



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

معراج السعاده

نویسنده:

احمد بن محمد مهدی ملا احمد نراقی

ناشر چاپی:

حوزه علمیه اسلامی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

عمل ، و محکم ترین چیزی که به آن امیدوار به خدا هستم سلامتی نفس ، و ترک چیزهای بی فایده است» . (۱)

به ابی ذر - ره - فرمود که : «می خواهی ترا یاد دهم عملی که بر بدن سبک باشد ، و درترازوی اعمال ، سنگین ؟ عرض کرد : بلی یا رسول الله . فرمود : خاموشی و حسن خلق و ترک امر بی فایده» . (۲)

شخصی از لقمان پرسید که : «دانائی و حکمت تو چه چیز است ؟ گفت : سؤال نمی کنم از چیزی که کفایت کرده شده ام از آن . و بر خود نمی بندم چیز بی فایده را» . (۳)

و آنچه در فضیلت ترک فضول کلام و سخن بی فایده وارد شده است در اخبار ائمه اطهار و حکماء اکابر اهل دین ، از حد تحریر و تقریر متجاوز است . و همین قدر که مذکور شد از برای اهل بصیرت کافی است ، ان شاء الله سبحانه .

مقام پنجم : صفاتی که متعلق است به سه قوه عاقله ، غضبیه ، شهویه ، یابہ دوقوه از این سه قوه

صفت اول : حسد

حسد و مفاسد آن

و آن عبارت است از : تمنای زوال نعمتی از برادر مسلم خود ، از نعمتهائی که صلاح او باشد .

و اگر تمنای زوال نعمت از او نکند ، بلکه مثل آن را از برای خود خواهد ، آن را «غبطه» و «منافسه» خوانند .

و اگر زوال چیزی را از کسی خواهد ، که صلاح او نباشد آن را غیرت گویند .

و ضد حسد ، نصیحت است . و آن عبارت است از : خواستن نعمتی که صلاح برادر مسلم باشد ، از برای او . و چون هر کسی نمی تواند بفهمد که این نعمت صلاح است یا فساد ، و بسا چیزهائی

ص : ۶۸۵

۱-۷. الترغیب و الترهیب ، ج ۳ ، ص ۵۳۳

۲-۸. محجہ البیضاء ، ج ۵ ، ص ۲۰۲

۳-۹. جمع رشحه بمعنای تراوش و قطره

که در نظر ظاهر، کسی آن را صلاح پندارد و در حقیقت وبال و فساد بر صاحب خود باشد، پس شرط نصیحت و دوستی آن را صلاح پندارد و در حقیقت وبال و فساد بر صاحب خود باشد.

پس شرط نصیحت و دوستی آن است که: در اموری که صلاح و فساد آن مشتبه است، خواستن و نخواستن آن از برای برادر دینی مشروط به صلاح و فساد باشد، یعنی چنان خواهد که: اگر فی الواقع صلاح اوست باقی باشد. و اگر باعث فساد است، زایل شود.

و معیار در نصیحت، آن است که: آنچه را از برای خود خواهی از برای برادر خود نیز خواهی. و آنچه را که از برای خود مکروه داشته باشی، از برای او نیز مکروه داشته باشی.

و معیار در حسد، آن است که: آنچه را از برای خود نخواهی از برای او خواهی. و آنچه را از برای خود خواهی، از برای او نخواهی.

و مخفی نماند که: حسد، اشد امراض نفسانیه، و دشوارترین همه، و بدترین رذایل، و خبیث ترین آنهاست.

عقبه زین صعب تر در راه نیست***ای خنک آن کس حسد همراه نیست

صاحب خود را به عذاب دنیا گرفتار، و به عقاب عقبی مبتلا می سازد، زیرا که: حسود در دنیا لحظه ای از حزن و الم و غصه و غم خالی نیست. چون که او هر نعمتی که از کسی دید متالم می شود. و چون نعمت خدا نسبت به بندگان خود بی نهایت است، و هرگز

منقطع نمی شود، پس حسود بیچاره، پیوسته محزون و غمناک است. و اصلاً به محسود ضرری نمی رسد، بلکه ثواب و حسنات او زیاد می شود. و درجات او بلند می گردد. و به جهت غیبتی که حسود از او می کند و سخنی که نباید، در حق او می گوید، وزر و وبال محسود را بر دوش خود می گیرد. و اعمال صالحه خود را به دیوان اعمال او نقل می نماید. و با وجود همه اینها چنانچه حسود به دقت تامل کند، می فهمد که: اودر مقام عناد و ضدیت با رب الارباب است، زیرا که: هر که را نعمتی و کمالی است از «رشحات» (۱) فیض واجب الوجود، و مقتضای حکمت شامله، و مصلحت کامله او است.

پس مشیت و اراده او چنین اقتضا فرموده است که: آن نعمت از برای آن بنده حاصل باشد. ولی این حسود مسکین، زوال آن را می خواهد. و این نیست مگر نقیض مقدرات الهی را خواستن. و اراده خلاف مراد خدا را کردن، بلکه حسود، طالب نقص است بر خداوند - سبحانه - . یا خدا را - العیاذ بالله - جاهل می داند، زیرا که: اگر آن محسود را قابل و لایق آن نعمت می داند و با وجود این، زوال آن را از خدا می طلبد، این نقص بر خداست، که کسی را که سزاوار نعمتی باشد منع نماید. و اگر او را لایق نمی داند، پس خود را دانانتر از خدا می داند به مصالح و مفاسد. و این هر دو کفر است.

و

ص: ۶۸۷

۱- ۱. جمع رشحه به معنای تراوش و قطره.

چون شکی نیست که : آنچه خدا می کند محض خیر و مصلحت ، و خالی از جمیع شرور و مفسد است . پس حاسد فی الحقیقه دشمن خیر ، و طالب شر و فساد است . پس او شریر و مفسد است . و از این ها معلوم می شود سر آنچه مذکور شد ، که : حسد ، بدترین رذایل ، و حاسد ، شریرترین مردمان است . و چه خباثت از این بالاتر که : کسی متالم باشد از راحت بنده ای از بندگان خدا ، که هیچ ضرری به او نداشته باشد . و از این جهت آیات و اخبار بی نهایت در مذمت این صفت وارد شده است . چنان که خدای - تعالی - در مذمت قومی می فرماید :

«ام یحسدون الناس علی ما آتیهم الله من فضله»

یعنی : «آیا حسد می کنند مردمان را بر آنچه خدای - تعالی - از فضل خود بر ایشان عطا فرموده ؟» . (۱)

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که : «حسد ، می خورد اعمال حسنه را ، همچنان که آتش هیزم را می خورد» . (۲)

و از آن حضرت منقول است که : «پروردگار عالم به موسی بن عمران علیه السلام وحی فرمود که : حسد مبر به مردم بر آنچه از فضل من به ایشان رسیده است . و چشمهای خود را بر آن مینداز . و دل خود را همراه او مکن . به درستی که : کسی که حسد دارد خشمناک بر نعمتهای من است . و برابری می کند قسمتھائی را که من میان بندگان خود تقسیم کرده ام . و هر که چنین باشد من از

ص : ۶۸۸

۱- ۲. نساء ، (سوره ۴) آیه ۵۴ .

۲- ۳. بحار الانوار ، ج ۷۳ ، ص ۲۵۷ ، ح ۳۰ .

او نیستم و او از من نیست». (۱)

و نیز از آن بزرگوار منقول است که: «ترسناک ترین چیزی که از آن بر امت خودمی ترسم این است. که: مال ایشان زیاد شود، پس بر یکدیگر حسد بورزند و یکدیگر رابه قتل رسانند». (۲)

و نیز فرمود: «به درستی که از برای نعمتهای خدا، دشمنانی هست. عرض شد:

کیان اند؟ فرمود: کسانی که حسد می برند مردم را بر آنچه از فضل خدا به ایشان رسیده». (۳)

و در بعضی از احادیث قدسیه وارد شده است که: «خدا فرمود که: حاسد، دشمن نعمت من، و خصمناک از برای قضای من است. و راضی به قسمتی که در میان بندگانم کرده ام نیست». (۴)

و از حضرت ابی عبد الله علیه السلام مروی است که: «آفت دین، حسد و عجب و فخر است». (۵)

و نیز از آن جناب مروی است که: «حاسد ضرر به نفس خود می رساند پیش از آنکه ضرری به محسود برسد، مانند ابلیس، که به واسطه حسد، از برای خود لعنت را حاصل کرد و از برای آدم برگزیدگی و هدایت و بلندی و ارتفاع به محل حقایق عهد و اصطفا را. پس محسود باش و حاسد مباش. به درستی که ترازوی حاسد، همیشه سبک است، به واسطه ترازوی محسود. یعنی اعمال حسنه حاسد به ترازوی اعمال محسود گذارده می شود. و روزی هر کسی قسمت شده است. پس چه نفعی می رساند حسد به حاسد؟ و چه ضرر می رساند به محسود؟ و اصل

ص: ۶۸۹

۱-۴. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۶.

۲-۵. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۶. و احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۶۳.

۳-۶. بحار الانوار، ج ۷۳، ص ۲۵۶، ح ۲۶ (با اندک تفاوتی).

۴-۷. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۶ (با اندک تفاوتی).

۵-۸. کافی، ج ۲، ص ۳۰۷، ح ۵.

حسد ، از کوری دل ، و انکار فضل خداست . و این ، دو بال اند از برای کفر . و فرزند آدم به واسطه حسد در حسرت ابدی افتاد و به هلاکتی رسید که هرگز نجاتی از برای او نیست» . (۱)

و از کلام بعضی از حکماست که : «حسد ، جراحی است که بهبود از برای آن نیست» . (۲)

و یکی از بزرگان دین گفته است که : «حاسد را از مجالس و مجامع عاید نمی شود مگر مذمت و ذلت . و از ملائکه به او نمی رسد مگر بغض و لعنت . و از خلق نفعی نمی برد مگر غم و محنت . و در وقت مردن نمی بیند مگر هول و شدت . و در قیامت چیزی به او نمی رسد مگر عذاب و فزاحت» . (۳)

حسود سود نمی برد

و بدان که صاحب این صفت ، همیشه خوار و بی مقدار است .

و از این جهت است که : حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده است که :

«الحسود لا يسود»

یعنی : «صاحب حسد ، خداوند شرف و بزرگی نمی گردد» . (۴)

و حسود پیوسته به غصه و الم گرفتار است .

و از این جهت است که سید انس و جان فرموده :

«اقل الناس لذه ، الحسود»

یعنی :

«کمترین مردمان از حیث لذت ، حسود است» . (۵)

چون که : مذاق طبعش همیشه از تلخی حسد متغیر است .

و بر طبق این کلام است آنچه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده اند :

«الحسود مغموم»

یعنی : «حسد ، آدمی را به غم و اندوه مبتلا

- ١-٩. بحار الانوار، ج ٧٣، ص ٢٥٥، ح ٢٣.
- ٢-١٠. محجه البيضاء، ج ٥، ص ٣٣٠.
- ٣-١١. محجه البيضاء، ج ٥، ص ٣٣٠.
- ٤-١٢. غرر الحکم، چاپ دانشگاه، ج ١، ص ٢٥٥.
- ٥-١٣. بحار الانوار، ج ٧٣، ص ٢٥٠، ح ٨.

خلاصه آنکه: صفت حسد، موجب عذاب و نکال اخروی، و مایه اندوه و ملال دنیوی است. و آدمی را صفتی از این ناپسندتر، و دل بیچاره را مرضی از این کشنده تر نیست. و اخبار و آثار در مذمت آن بی شمار وارد شده است. و آنچه مذکور شد از برای قابل هدایت کافی است. و این همه در صورتی است که غرض او از زوال نعمت از محسود امر دینی نباشد. اما هرگاه غرض، دینداری باشد داخل حسد نیست. و بر آن ضرری مترتب نمی باشد، مثل اینکه: هرگاه نعمتی یا دولتی یا منصبی و عزتی، به کافری یا فاجر معصیت کاری برسد و او به دست آویزی آن، فتنه برپا، یا اذیت بندگان خدا نماید. یا در میان مردم افساد کند. یا مرتکب معصیتی گردد و به این سبب کسی طالب زوال نعمت از او باشد و عزت او را مکروه داشته باشد، ضرر ندارد، و داخل حسد نیست. و بر آن معصیتی مترتب نمی گردد.

و مخفی نماند که: - همچنان که اشاره به آن شد - حسد آن است که: کسی طالب زوال نعمتی از برادر دینی خود باشد. و اگر زوال آن را نخواهد و لیکن مثل آن را از برای خود خواهد این منافسه و غبطه است. و بر آن مذمتی نیست، بلکه آن در امور پسندیده است.

و این است مراد، از آنچه از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که:

«حسد نیکو نیست مگر بر

ص: ۶۹۱

دو کس : یکی مردی که : خدا او را مالی داده باشد و همه آن را در راه خدا صرف کند . و دیگری مردی که : خدا علمی به او کرامت فرموده باشد و او به آن عمل کند و مردم را تعلیم کند» . (۱)

و سبب غبطه بردن بر شخصی ، محبت آن بر نعمتی است که از برای او حاصل است .

پس اگر آن نعمت ، امر دینی باشد ، سبب آن غبطه ، محبت خدا و محبت طاعت اوست .

و این امری است مستحسن و مرغوب . و اگر امر دنیوی باشد که مباح باشد ، سبب آن ، محبت تنعم و التذاذ در دنیا است . و این اگر چه حرام نباشد و لیکن شکی نیست که : باعث پستی مرتبه ، و بازماندن از مقامات بلند ، و منازل ارجمند است .

و از برای غبطه دو مرتبه است :

یکی آنکه : منظور آدمی ، رسیدن خود به نعمتی باشد که از برای دیگری هم حاصل است به جهت «تمشیت» (۲) امر دین یا دنیای خود ، و هیچ چیز دیگر در نظر او نباشد . و این هیچ گونه ناخوشی ندارد .

دوم آنکه : علاوه بر تمشیت امر خود ، بر خود نپسندد که کمتر از آن شخص دیگر باشد . و خود را راضی به نقصان از او نکند . و این مرتبه موضع خطر و لغزش است ، زیرا که : بسا باشد رسیدن به آن نعمت ، میسر نشود . پس نفس ، میل به زوال نعمت از آن شخص می کند تا بالاتر از

ص: ۶۹۲

۱- ۱۵. احیاء العلوم ، ج ۳ ، ص ۱۶۶ . و محجه البیضاء ، ج ۵ ، ص ۳۳۲ .

۲- ۱۶ . به راه انداختن

او نباشد. و کم کسی است که: خود را پست تر از دیگری بتواند دید و خود نتواند به مرتبه او رسید و پستی مرتبه او را میل نداشته باشد. و این خودصفت حسد است که اخبث صفات، و ارذل ملکات است.

فایده: مراتب حسد

بدان که: از برای حسد چهار مرتبه است:

اول اینکه: میل نفس او به برطرف شدن نعمت دیگری باشد، اگر چه از زوال آن، نفعی به حاسد نرسد. و این خبیث ترین مراتب حسد است.

دوم اینکه: میل نفس او به زوال نعمت از دیگری باشد، به جهت اینکه خود همان نعمت به دست او آید، مثل اینکه خانه معینی، یا زن جمیله ای را شخصی داشته و دیگری همان خانه یا همان زن را طالب باشد، و خواهد از دست او دررود و به تصرف خودش درآید. و شکی نیست در خباثت این مرتبه و حرمت آن.

چنان که خدای - تعالی - نهی صریح از آن فرموده که:

«و لا تتمنوا ما فضل الله به بعضکم علی بعض».

خلاصه معنی اینکه: «آرزو مکنید چیزی را که خدا به سبب آن، بعضی را به بعضی تفضیل داده». (۱)

سوم اینکه: میل نفس او به مثل آنچه دیگری دارد بوده باشد نه به خود آن، اما چون از رسیدن به آن عاجز باشد میل داشته باشد که از دست او نیز دررود، تا با یکدیگر برابر باشند. و اگر متمکن گردد که آن نعمت را از دست آن شخص بیرون

ص: ۶۹۳

کند و تلف سازد، سعی می کند تا بیرون کند.

چهارم اینکه: مثل سیم باشد، و لیکن اگر متمکن شود از تلف کردن نعمت آن شخص، قوت دین و عقل او مانع او شود که سعی کند در ازاله آن نعمت. و بر نفس خود خشمناک شود از شاد شدن به زوال نعمت او. و صاحب این مرتبه را امید نجات هست، و میل نفسانی او اگر چه خوب نیست و لیکن خدا از او عفو می فرماید.

فصل: موجبات حسد

بدان که: باعث حسد، یکی از هفت چیز می شود:

اول: خباثت نفس و بخل ذاتی به بندگان خدا، بدون سابقه عداوتی یا منشا حسدی، بلکه به محض «خبث نفس» (۱) و رذالت طبع، زوال نعمت غیر را خواهد. و به گرفتاری بندگان خدا به محنت و بلاشاد و فرحناک گردد. و از راحت و رسیدن ایشان به مطالب خود، و وسعت معاش ایشان متالم و محزون شود، اگر چه نسبت به وی هیچ ضرری متصور نباشد.

و چنین شخصی هرگاه اضطراب احوال مردم، و تنگی معیشت و «ادبار» (۲) و «افلاس» (۳) ایشان را بشنود شگفتگی در طبع او حاصل می شود و مسرور و خوشوقت می گردد. و بلکه گاهی بی اختیار می خندد. و شماتت آغاز می کند، اگر چه سابقا فیما بین او و ایشان عداوتی، بلکه رابطه آشنائی نبوده باشد. و این کار، تفاوتی در حق او حاصل نمی کند از رسیدن به جاه و مال و غیر اینها.

و هر گاه خوبی احوال یکی از بندگان خدا را بشنود و انتظام امر

ص: ۶۹۴

۱-۱۸. پلیدی و ناپاکی.

۲-۱۹. تیره بختی.

۳-۲۰. تنگدستی.

او را بفهمد ، بر او گران می آید . و طبع او افسرده می گردد ، اگر چه هیچ نقصی به او نرسد .

و علاج این نوع از حسد در نهایت صعوبت و دشواری است ، چون سببش خبث ذات ، و رذالت جبلت است . و معالجه امر ذاتی مشکل است . و همانا شاعر ، این نوع حسد را اراده کرده و گفته است :

کل العداوه قد یرجی اماتها*** الا عداوه من عاداک من حسد

یعنی : هر قسم عداوتی را امید هست زایل کردن آن ، مگر عداوت کسی که دشمن تو باشد از محض حسد .

دوم : عداوت و دشمنی . و این بزرگ ترین اسباب حسد است ، زیرا که : هر کسی - الانادری از اهل تسلیم و رضا - به گرفتاری و ابتلای دشمن خود شاد و فرحناک می گردد .

و تمنای نکبت و ادبار او را می نماید . و هر احدی - مگر یگانه از مقربین درگاه خدا - چون از کسی ایذائی به وی رسد و او قادر بر انتقام نباشد طالب آن است که : روزگار ، انتقام او را بکشد . و بسا باشد که : اگر او به بلیه ای گرفتار شود آن را به جمع کرامات نفس حسود خبیث خود بندد و چنان گمان کند که نفس زبون حسود او را در نزد خدا مرتبه ای هست . و اگر نعمتی به او برسد غمناک و افسرده خاطر می شود . و گاه چنان تصور می کند که : خود او را منزلتی در نزد خدا نیست که : انتقام او را از دشمن بکشد . و از

این خیالها مرضی دیگر به سوی حسد در نفس او حاصل می شود .

سوم : از اسباب حسد ، حب اشتها و آوازه است ، بدون قصد مطلبی دیگر . پس کسی که نام و آوازه را دوست داشته باشد ، و شهرت در اطراف عالم را طالب باشد ، و خواهد در امری که دارد از شجاعت یا شوکت یا علم یا عبادت یا صنعت یا جمال یا غیراینها ، مشهور و معروف عالم گردد ، و او را یگانه عصر و نادره دهر و فرید روزگار و وحید زمان خوانند . و چون بشنود که دیگری نظیر اوست در اقصای عالم یا یکی از بلادبعیده ، بر وی حسد می برد ، اگر چه هرگز یکدیگر را ندیده بلکه نخواهند دید ، از بدگوئی او شاد می شود . بلکه به مردن او شگفته خاطر می گردد ، تا کسی در عالم مقابل او نباشد .

چهارم : ترسیدن از بازماندن از مقصود و مطلوب خود است . و این مخصوص دو نفری است که هر دو یک چیز را طالب باشند ، مثل اینکه : دو نفر قصد ایالت و حکومت یک شهری را داشته باشند ، که این سبب حسد هر یک بر دیگری می شود ، اگر چه عداوتی میان آن دو نفر نباشد . پس هر یک از اینها می خواهد که نعمتهای آن دیگری زایل شود تا اسباب تحصیل آن مطلب را نداشته باشد ، و از آن عاجز گردد ، تا شاید به این وسیله آن مطلب از برای او حاصل شود .

و از این قبیل است : حسد زنانی که یک شوهر دارند بر یکدیگر . چون هر یک تمامی الثفات

شوهر را از برای خود می خواهد . و حسد برادران با هم در قرب و مرتبه در نزد پدر . و حسد مقربین پادشاه و خواص او با یکدیگر . و حسد واعظین و فقهائی که اهل یک شهرند باهم .

پنجم : از اسباب حسد «تعزز» است . و آن عبارت است از اینکه : بر او گران باشد که یکی از امثال و اقران او ، یا شخصی که از او پست تر باشد از او بالاتر شود . و چنان گمان کند که اگر آن شخص را ثروتی ، یا عزتی حاصل شود بر او تکبر خواهد کرد ، و او رابتر خواهد شمرد ، و او طاقت تحمل آن را نخواهد داشت . پس به این جهت طالب آن است که آن نعمت به او نرسد .

ششم : از اسباب حسد ، تکبر است . و آن عبارت است از اینکه : در طبع انسان ، رفعت و بلندی نسبت به بعضی از مردم باشد و بخواهد که آن بعض ، مطیع و منقاد او باشد ، و از فرمان او تجاوز نکند . و می خواهد که : قطع اسباب سرکشی از او نموده باشد .

و چون نعمتی به او برسد چنان تصور کند که او دیگر متحمل تکبر او نخواهد شد و از متابعت او سرباز خواهد زد . یا آنکه داعیه برابری و یا برتری با او خواهد داشت . از این جهت حسد بر او می برد و زوال نعمت او را دوست می دارد . و حسد اکثر کفار با رسول مختار صلی الله علیه و آله از این قبیل بود . چون می گفتند : چگونه تحمل

کنیم که بر مامقدم شود ، طفل فقیری یتیم ؟

«و قالوا لو لا نزل هذا القرآن علی رجل من القریتین عظیم» .

یعنی : «چگونه نازل نشد قرآن بر مرد عظیم الشانی از اهل این دو ولایت ؟ و به این مرد تهی دست بی یار و یاور نازل گردید ؟
! . « (۱)

هفتم : تعجب و استبعاد است . و این در وقتی است که : محسود ، در نظر حاسد حقیر و پست و در نعمت عظیم باشد . پس تعجب کند که مثل آن شخص به چنین نعمتی رسید ! و به این سبب ، بر او حسد برد و زوال آن نعمت را از او خواهد . و از این قبیل بود حسد بسیاری از امتها بر پیغمبران خود که می گفتند :

«ما انتم الا بشر مثلنا»

یعنی : «شما نیستید مگر بشری مانند ما» . (۲)

پس چگونه سزاوار خلعت نبوت ، و افسر کرامت گردیدید ، و مرتبه وحی و رسالت یافتید ؟ ! و بدان که : بسا باشد که بیشتر این اسباب ، یا همه آنها در یک نفر جمع شود . و در این وقت حسد نهایت قوت می گیرد . و به حدی می رسد که : دیگر حاسد قدرت بر اخفاء آن ندارد . و باطن خود را ظاهر می سازد و عداوت را آشکار می کند .

و گاه باشد که حسد چندان قوت گیرد که صاحب آن هر نعمتی را که از برای هر کسی بیند از برای خود خواهد ، و طالب این باشد که هر نعمت و چیزی که از برای هر کسی حاصل است به او عاید شود

ص : ۶۹۸

۱- ۲۱. زخرف ، (سوره ۴۳) ، آیه ۳۱ .

۲- ۲۲. یس ، (سوره ۳۶) ، آیه ۱۵

. و این نیست مگر از جهل و حماقت .

فایده : حسدورزی هر صنفی به صنف خود

بدان که : اکثر اسباب مذکوره حسد ، میان اشخاصی است که با یکدیگر ربطی دارند ، و در مجالس و محافل یکدیگر جمع هستند ، و منظور ایشان یک مطلب است . و از این جهت است که اغلب ، ما بین اشخاصی که شهرهای ایشان از هم دور است حسدی نمی باشد ، زیرا که : رابطه ای میان ایشان نیست . و از این سبب است که : غالب ، آن است که : هر صنفی حسد به صنف خود می برند نه به صنفی دیگر ، چون مقصود اهل یک صنف ، یک چیز و هر یک مزاحم دیگری می گردند . پس عالم به عالم حسد می برد نه به عابد . و تاجر به تاجر حسد می برد نه به عالم . مگر به سبب دیگری که باز باعث رابطه گردد .

بلی : کسی که طالب اشتها در جمیع اطراف عالم است ، و مایل به این است که : دروقتی یگانه دوران باشد حسد می برد به هر که با او در این فن شریک و نظیر است .

محبت دنیا منشا همه اسباب حسد

و مخفی نماند که : باعث و منشا همه اینها محبت دنیای دنیه ، و منافع آن است ، زیرا که : به جهت تنگی دنیا و محصور بودن منابع آن ، محل نزاع و مخاصمه می شود .

چون ممکن نیست که : منفعتی از آن مال و منصب به کسی برسد مگر اینکه از دست دیگری بیرون رود . به خلاف آخرت ، که چون آن را تنگی نیست لهذا نزاع و خصومتی میان اهل آن نمی باشد .

ص : ۶۹۹

و مثال آن در دنیا، علم حقیقی و معرفت خداست. چون هر که طالب معرفت حق - سبحانه و تعالی - و علم به صفات جلال و جمال او، و شناختن عجائب صنع او است، حسد به دیگری که عالم به اینها باشد نمی برد، زیرا که: از بسیاری علماء، علم دیگری کم نمی شود. و به یک چیز، هزار هزار نفر می توانند عالم شوند. و هر یک به معرفت و دانائی خود شاد و فرحناک گردند. و لذت او به واسطه لذت دیگری از علم خود، کم نمی گردد. بلکه به جهات بسیار باعث زیادتى لذت و بهجت می گردد. و همچنین است مرتبه قرب خدا و محبت به او، و شوق لقای او. و غیر اینها از نعمتهای اخرویه.

و از آنچه گفتیم معلوم شد که: در میان علماء آخرت، حسد و عداوتی نمی باشد، بلکه ایشان از کثرت نوع خود، و بسیاری شریک مبهتج و مسرور می گردند. و حسدی که از برای اهل علم هست، در میان علمای دنیاست. و ایشان کسانی هستند که مقصودایشان از علم، طلب مال و جاه و قرب امیر و پادشاه است. چون مال جسمی است که چون به دست کسی رسید دست دیگران از آن خالی می ماند. و دل مردم چون به تعظیم عالمی مملو شد از تعظیم دیگری منصرف می گردد و یا کم می شود. و این سبب نقصان جاه می شود. پس به این سبب، حسد در میان ایشان حاصل می شود. و چون اگر شخصی مالک همه روی زمین

و آنچه در آن است گردد دیگر چیزی باقی نمی ماند که دیگری مالک آن شود، به خلاف نعمتهای آخرت که نهایت از برای آنها نیست، و اگر کسی مالک بعضی از آنها شود، منع دیگری را از آن نمی کند. چنانکه اگر کسی عالم به بعضی از علوم شود مانع این نیست که دیگران هم به آن عالم گردند. و از آنچه مذکور شد روشن شد که: سر حسد مردمان بر یکدیگر منظور بودن امری است که کفایت همه را نمی کند. و وفا به مطلوب جمیع نمی نماید. و به این جهت، این صفت خبیثه از صفات گرفتاران زندان دنیاست.

پس ای جان برادر! بر خود مهربان، و طالب راحت و عیش جاودان باش. نعمتی راطلب کن که مزاحمتی از برای آن نیست. و لذتی را بجوی که کدورتی به آن نه. مالی را تحصیل کن که از تصرف دزدان مامون، و منصبی بگیری که از عزل، مصون باشد.

خیز و وداعی بکن ایام را*** از پی دانه مکش این دام را

خط به جهان درکش و بی غم بزی (۱)*** دور شو از دور و مسلم بزی

مملکتی بهتر ازین ساز (۲) کن*** خوشتر ازین حجره، دری باز کن

و آن نعمت، نعمت معرفت خداست. و محبت و انس به آن مولی. و انقطاع به جناب مقدس او. و تسلیم و رضا به مشیت و اراده او.

پس اگر این لذت، از برای تو نباشد، و مشتاق رسیدن به آن نباشی، و لذت تو منحصر باشد

ص: ۷۰۱

۱- ۲۳. زندگی کن.

۲- ۲۴. آماده.

به نعمتهای حسیه خسیسه دنیویه ، که همه محض و هم و خیال ، و عاقبت آن وبال و نکال است ، پس بدان که : جوهر ذات تو معیوب ، و از عالم نور و بهجت ، محجوب است . شیطان لعین تو را با خود قرین ساخته و تو را فریب داده است . و تو را چون خود از مشاهده انوار عالم قدس محروم ساخته است . و عن قریب با بهایم و شیاطین محشورخواهی گشت ، و در اسفل سافلین با آنها در غل و زنجیر خواهی بود . همچنان که در این دنیا نیز به این لذتهای پست گرفتار گشته ای .

رو مگس می گیر تا هستی هلا (۱)*** سوی دوغی زن مگسها را صلا

و تو را مرتبه ادراک بهجت و سرور معرفت پروردگار ، و محبت و انس به او نیست .

و مثال تو چون فرد «عنین» (۲) است که : ادراک لذت جماع را ننموده اند . پس همچنان که فهمیدن این لذت ، مخصوص مردان صحیح المزاج است ، همچنین ادراک لذت معرفت خدا مخصوص به مردانی است که «لا تلهیهم تجاره و لا بیع عن ذکر الله» .

یعنی : «مشغول نمی سازد ایشان را هیچ گونه داد و ستدی از یاد خدا» . (۳)

به یاد حق از خلق بگریخته*** چنان مست ساقی که می ریخته

اهل کام و ناز را ، در کوی رندان راه نیست*** رهروی باید جهانسوزی نه خامی بی غمی

فصل : معالجه مرض حسد با علم و عمل

چون دانستی که مرض حسد از جمله امراض مهلکه نفس است . پس در صدد معالجه آن برآی .

همچنان که مذکور شد ، علاج امراض نفسانیه ،

ص : ۷۰۲

۱-۲۵. برای آگاهانیدن و تنبیه ، به کار می رود .

۲-۲۶. مردی که به خاطر مرض مخصوصی که دارد قادر بر عمل زناشویی نیست .

۳-۲۷. نور ، (سوره ۲۴) ، آیه ۳۷

به معجون مرکب از علم و عمل است .

اما علمی که نافع است از برای این مرض ، آن است که : اول تامل در بی ثباتی دنیا و فنائی این عاریت سرا نمائی . و یاد مرگ خود و محسود کنی . و بدانی که این چند روزه دنیا را قابلیت آن نیست که به واسطه آن ، حسد بر بندگان خدا بری .

دینی آن قدر ندارد که بر آن رشک برند***ای برادر که نه محسود بماند نه حسود

تا چشم بر هم زنی حسود و حاسد در خاک پوسیده و فاسد گردیده اند ، و نام ایشان از صفحه روزگار محو شده و در آن عالم به کار خود درمانده اند .

آخر همه کدورت گلچین و باغبان*** گردد بدل به صلح چه فصل خزان شود

و بعد از آن به تحقیق بدان که : حسد تو بر کسی ، باعث ضرر دین و دنیای تومی شود . و به آن کس مطلقاً ضرری نمی رسد ، بلکه نفع دنیا و آخرت به او عاید می گردد .

و اما اینکه از حسد داشتن ، ضرر دینی به حاسد می رسد ، خود امری است ظاهر و روشن ، زیرا که : این صفت ، - همچنان که گذشت - آدمی را به عذاب الهی گرفتار می کند .

علاوه بر این ، دانستی که حاسد ، خصمناک است به قضای پروردگار ، و کراهت دارد عطای آفریدگار را ، که به بندگان خود قسمت فرموده . و چنین پندارد که : افعال اودرست نیست و به طریقه عدالت رفتار نکرده . و این مقتضای ضدیت و عناد با خالق عباد است . و

ص: ۷۰۳

اصل توحید و ایمان به واسطه این ، فاسد می گردد ، چه جای آنکه ضرر به آنها رساند .

و با وجود اینها ، غالب آن است که : حسد باعث کینه و عداوت ، و ترک دوستی برادر مؤمن می شود . و آدمی به واسطه آن در شادی از نزول بلاء بر مؤمنین ، و زایل شدن نعمتهای ایشان شریک شیطان و تابعان آن از : کفار و اعداء دین می گردد . و در محبت ، خیر و راحت و نعمت از برای کافه اهل اسلام و ایمان از خیل پیغمبران و اولیاءمفارقت می کند .

حسد مایه ضرر دنیوی حاسد است نه محسود :

و اما اینکه : حسد باعث ضرر دنیوی حاسد می گردد ، پس به جهت آن است که :

کسی که مبتلا به این صفت است پیوسته در حزن و الم ، و همیشه در غصه و غم است ، زیرا که : نعمتهای خدا به واسطه حسد تو از دشمنان تو قطع نخواهد شد . پس هر نعمتی که خدا به او می دهد بار غمی بر دل تو می گذارد . و هر بلائی که از او دفع می شود همانا بر جان تو نازل می گردد . پس علی الدوام مغموم و محزون و تنگدل و پریشان خاطر است . و آنچه از برای دشمنان خود می خواهی خود به جان خود می خری . و چه نادان کسی که : دین و دنیای خود را فاسد کند ، و خود را در معرض غضب پروردگار و مبتلا به آلام بسیار نماید و اصلاً فایده یا لذاتی از برای او نداشته باشد .

و اما اینکه : حسد کسی ، نه ضرر دنیوی به محسود می رساند و

نه دینی ، امری است ظاهر ، زیرا که : هر چه فیاض علی الاطلاق ، از برای بندگان خود مقدر فرموده است از :

عزت و نعمت و کمال و حیات ، مدتی از برای آن قرار داده است ، و اگر جن و انس جمع شوند که دقیقه ای پیش و پس نمایند نمی توانند کرد .

اگر تیغ عالم بجنبد ز جای*** نبرد رگی تا نخواهد خدای

نه تدبیر تقدیر او را مانع می آید ، و نه حیلہ قضای او را دافع . «لا مانع لما اعطاه و لا راد لما قضاہ» آنچه او داد دیگر کسی نتواند گرفت . و آنچه او حکم کرد کسی نتواند کرد .

سیر سپهر و دور قمر را چه اختیار*** در گردشند بر حسب اختیار

دوست سری گز تو گردد بلندی گرای*** بافکندن کس نیفتد ز پای

کسی را که قهر تو از سر فکند*** به پا مردی کس نگرود بلند

«لکل اجل کتاب» .

یعنی : «نهایت هر چیزی را وقتی است ثابت» . (۱)

«و کل شیء عندہ بمقدار» .

یعنی : «و از برای هر چیزی در نزد او قدری است معین» . (۲)

و اگر به حسد حاسد ، آن نعمت از کسی زایل شدی نعمتی در عالم بر کسی باقی نماندی ، زیرا کسی نیست که از برای او حاسدان بسیار نباشد . و حسود بیچاره را نیز البته حاسدین دیگر است .

پس اگر حسد و تدبیر و چاره او ضرری به محسودان او رساند حسد حسودان او نیز نعمت او را زایل خواهد کرد . و

ص: ۷۰۵

۱- ۲۸. رعد ، (سوره ۱۳) ، آیه ۳۸ .

۲- ۲۹. رعد ، (سوره ۱۳) ، آیه ۸

حال اینکه از فکر خود غافل افتاده و نعمت خود را پایدار تصور کرده و شب و روز خود را به فکر محسود می گذرانند .

چون دانستی که : به واسطه حسد کسی ، نعمت از محسود زایل نمی شود ، می دانی که :

حسد کسی مطلقاً ضرر دنیوی به کسی نمی رساند . و گناهی بر محسود نیست تا ضرراخروی به او عاید شود ، بلکه از حسد حاسدین ، نفع اخروی به او می رسد . خصوصاً اگر حسد او را بر این بدارد که غیبت او را کند . یا بهتان بر او زند ، و سخنان ناحق در حق او گوید ، و بدیهای او را ذکر کند ، و به این واسطه حسنات و طاعات خود را از دیوان عمل خود به دفتر اعمال او نقل کند ، و وزر و گناه او را در نامه عمل خود ثبت کند . پس مفلس و تهیدست به بازار قیامت داخل شود ، همچنان که در دنیا همیشه محزون و غمناک بود . بلکه اگر به دیده تحقیق بنگری هر لحظه نفع دنیوی حسود به محسود نیز می رسد ، زیرا که : بالاترین مطالب مردم ، بدی حال دشمنان و اندوه و تالم ایشان است .

و حسود مسکین ، هر دم به واسطه حسد به انواع الم قرین است . پس حسد ، آدمی را به کام دل دشمنان می کند . و مراد ایشان را بر می آورد . پس هر حسودی فی الحقیقه دشمن خود و دوست دشمنان است . و چنان که کسی در آنچه مذکور شد تأمل نماید و دشمن خود نباشد ، البته سعی در ازاله صفت حسد از خود می نماید

ص: ۷۰۶

و اما عمل نافع از برای شفای مرض حسد آن است که : بر آثار و لوازم خیر خواهی آن شخص ، که حسد بر او داری مواظبت نمائی ، و مصمم گردی که خود را بر خلاف مقتضای حسد بداری . پس چون از راه حسد تکبر بر آن شخص بطلبی ، تواضع از برای او کنی . و اگر غیبت و بدگوئی او را طالب باشی ، خواهی نخواهی در مجامع و محافل زبان را به مدح و ثنای او بگشائی . و اگر از دیدن او تو را لالت حاصل شود و نفس شوم ، تو را بر عبوس و ترش روئی و درشت گوئی به او امر کند ، خود را به خوش کلامی و شگفته روئی با او بداری . و اگر حسد ، تو را از انعام و احسان با او منع کند ، عطا و بذل رانست به او زیاد کنی . و چون بر این اعمال مداومت نمائی ملکه تو می گردد و ماده حسد از تو قطع می شود .

علاوه بر این ، چون محسود تو را چنین یافت ، دل او با تو صاف و پاک می شود . و محبت تو در دل او جای گیر می شود . و آثار محبت او در خارج ظهور می کند . و چون تو او را چنین یافتی به دل ، او را دوست می گردی . و شایبه حسد بالمره مرتفع می گردد . و آنچه مذکور شد معالجه کلیه صفت حسد است . و از برای هر نوعی از آن ، علاج مخصوصی هست که آن قطع سبب آن است ، از : حب ریاست و کبر و حرص و

فایده : دو قسم حسد مذموم و حرام

بدان که : - همچنان که اشاره به آن شد - حسد ، یا آدمی را بر آن می دارد که اظهار آن را کند در حق محسود ، و افعال و اقوال ناپسند اظهار سازد . و زبان به غیبت و بدگوئی او گشاید . و تکبر و برتری بر او نماید ، به نحوی که حسد او ظاهر شود . یا خود را از اظهار آن نگاه دارد . و از آثار و افعالی که دلالت کند بر حسد اجتناب نماید ، اما در باطن زوال نعمت او را طالب ، و به مصیبت و الم او راغب است . و از این جهت هم مطلقا بر خود خشمناک نیست .

و شکی نیست که : این هر دو قسم ، حرام و مذموم ، و صاحب آن در شرع و عقل «معاتب» (۱) و ملوم است . و نفس شخص ، در هر دو صورت بیمار ، و به ظلمت و کدورت گرفتار است .

بلی در قسم اول ، علاوه بر ابتلای او به مرض حسد ، معاصی دیگر نیز از او صادر می گردد ، که مادامی که حلیت از محسود حاصل نکند از مظلومه و وبال آنها مستخلص نمی شود .

و اما در قسم دوم ، از این نوع مظلومه خالی است . و علاوه بر اینکه : آثار حسد از او به ظهور نمی رسد ، بر خود نیز خشمناک باشد و اتصاف خود را به این صفت مکروه داشته باشد . و اگر گاهی اثر حسد از او بر سییل سهو ، بی اختیار ظاهر شود ، در مقام عتاب خود بر آید . در

ص : ۷۰۸

این صورت ، مطلقاً بر او گناهی نخواهد بود و غضب او بر خود ، مقابله با حسدی که در باطن او هست خواهد نمود . و نورانیت این ، مکافات ظلمت آن را خواهد کرد .

و اما بر اصل میل قلبی به زوال نعمت از غیر ، معصیتی مترتب نمی شود ، زیرا که : آن اغلب از تحت اختیار بیرون است . و تغییر دادن طبع ، و رسانیدن آن به مرتبه ای که نیکی و بدی کردن نسبت به او مساوی ، و بلا و نعمت و رنج و راحت در نزد او یکسان باشد ، کار هر کسی نیست . و مرتبه ای نیست که هر کسی به آن تواند رسید .

بلی کسانی هستند که انوار معرفت پروردگار بر در و دیوار خانه دل ایشان پرتوافکننده ، و اشعه لمعات محبت انس او بر ساحت نفسشان تابیده ، و به یاد او یاد همه چیزی را فراموش کرده .

چنان پر شد فضای سینه از دوست*** که یاد خویش گم شد از ضمیرم

از مشاهده جمال ازل واله و مدهوش ، و از باده محبت محبوب حقیقی ، مست و بیهوش .

حریفان خلوت سرای الست (۱)*** به یک باده تا نفخه صور (۲)

مست به ربط خاص جمیع مخلوقات خالق آگاه گشته ، و نسبت به آفرینش را به آفریننده پی برده ، و یقین نموده اند که : جمیع موجودات ، رشحه ای از رشحات وجود یک کس ، و همه کاینات ، قطره ای از دریای وجود آن ذات اقدس اند . تمامت زادگان کارخانه وجود را یک دایه پروریده . و همه اطفال سرای آفرینش ، از یک پستان شیر مکیده

ص: ۷۰۹

۱- ۳۱. اشاره به پیمان خدا با مردم است در زمانی که به آنها گفت : «لست بریکم ؟ قالو بلی» . اعراف ، (سوره ۷) ، آیه ۱۷۲

۲- ۳۲. دمیدن شیپور ، که ملکی از جانب خدا آن را انجام می دهد و مردگان زنده می شوند .

. تشنه لبان عالم کون را آبخورش از یک چشمه رحمت . و برهنگان بادیه امکان را خلعت وجود از یک کسوت است . و این طایفه را چون ترقی در مرتبه ای حاصل شده بسا باشد به جایی رسند که تمامت عالم را به نظر دوستی و رحمت ببینند . و همه را به چشم بندگی یک مولی نظر کنند و گویند :

صلح کل کردیم با خیل بشر*** تو به ما بد می کن و نیکی نگر

هیچ کس را به چشم بدی نگاه نمی کنند . و اگر چه از او هزار گونه بلیه به ایشان رسد ، زیرا که : به هر که می نگرند از خودی او غافل ، و نسبت او را به مبدا کل ملاحظه می کنند .

و به این سبب هر چه از او بر ایشان وارد می شود راضی و بر خود پسندند . چون هر که رادوستی است همچنان که به بلای او شاد است ، به هر چه از منسوبان او به او برسد نیز خشنود است .

نه از خارش غم دامن دریدن*** نه از تیغش هراس سر بریدن

فصل : مدح و فضیلت نصیحت و خیر خواهی

مذکور شد که : ضد حسد ، نصیحت است . که عبارت است از : دوست داشتن خیر و نعمتی که صلاح بوده باشد از برای مسلمین . و خلاصه آن خیر خواهی ایشان است . و آن از «معالی» صفات ، و «شرایف» ملکات است . و هر که طالب خیر و خوبی از برای مسلمانان بوده باشد ، در هر خیری که به ایشان برسد شریک است . یعنی ثواب او مثل ثواب کسی است که : آن خیر را رسانیده است

ص: ۷۱۰

و از اخبار، ثابت می شود که: «هر کس به سبب اعمال صالحه، به درجه نیکان نرسد و لیکن ایشان را دوست داشته باشد و در روز قیامت با ایشان محشور خواهد شد». (۱)

همچنان که وارد شده است: «المرء یحشر مع من احب» یعنی: «هر کسی محشور خواهد شد با آنکه دوست دارد». (۲)

شخصی به حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض کرد که: «قیامت چه وقت است؟ حضرت فرمود: چه آماده کرده ای از برای آن؟ عرض کرد که: نماز و روزه بسیار مهیا نکرده ام و لیکن خدا و رسول او را دوست می دارم. حضرت فرمود: هر که رادوست داری با او خواهی بود». (۳)

و اخباری که در مدح خیر خواهی بندگان خدا رسیده، بسیار، و خارج از حیز شماراست. (۴)

از حضرت رسول صلی الله علیه و آله مروی است که: عظیم ترین مردم از جهت منزلت در نزد خدا در روز قیامت، راه روترین ایشان است در زمین از جهت خیر خواهی خلق خدا». (۵)

و نیز آن حضرت فرمودند که: «باید هر یک از شما خیر خواه برادر دینی خود باشد، چنان که خیر خواه خود است». (۶)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: بر مؤمن واجب است خیر خواهی برادر مؤمن خود در حضور و غیاب او». (۷)

و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود: «هر که سعی کند در حاجت برادر مؤمن خود، و نصیحت خیر خواهی او را نکند به خدا و رسول

ص: ۷۱۱

۱-۱. رک: بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۰، ح ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲-۲. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۷۰، ح ۱۲۸.

۳-۳. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۷۲، ح ۱.

۴-۴. رک: بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۷، ح ۴. و ص ۳۵۸، احادیث ۹-۵.

۵-۵. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸، ح ۸.

۶-۶. کافی، ج ۲، ص ۲۰۸، ح ۴. و بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸، ح ۷.

۷-۷. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۳۵۸، ح ۵.

و در حدیثی دیگر از حضرت صادق علیه السلام وارد است که : «خدا خصم او خواهد بود» . (۲)

شخصی روایت می کند که : «در خدمت حضرت رسالت پناه نشسته بودم ، آن جناب فرمودند که : حال ، شخصی بر شما وارد می شود که از اهل بهشت است . پس مردی از انصار درآمد ، که آب وضو از محاسنش می چکید ، سلام کرد و مشغول نماز شد . و فردای آن روز نیز آن سرور ، این سخن را فرمود . باز همان مرد درآمد . و روز سوم باز به همین دستور . چون آن حضرت از مجلس برخاستند یکی از صحابه از دنبال آن مردانصاری رفته سه شب در نزد او به سربرد ولی از او بیداری و عبادتی ندید جز آنکه چون به جامه خواب گردیدی ذکر خدا کردی ، و همچنان خفته بود تا برای نماز صبح برخاستی . و لیکن از وی جز سخن خیر نشنیدی . آن صحابه گوید : چون سه شب گذشت وی را گفتم که : من از پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق تو چنین سخنی شنیدم ، خواستم که : بر عمل و عبادت تو مطلع گردم ، ولی از تو عمل بسی ندیدم ، بگو بینم :

چه چیز ترا به این مرتبه رسانیده و از اهل بهشت گردانیده است ؟ انصاری گفت : غیر از آنچه دیدی از من بندگی به تقدیم نمی رسد ، جز آنکه بر احدی از مسلمانان در خودغشی نمی بینم ، و بر خیر و خوبی که خدای - تعالی - به وی عطا کرده باشد

ص: ۷۱۲

۱-۸. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۲ ، ح ۱ .

۲-۹. کافی ، ج ۲ ، ص ۳۶۳ ، ح ۴

حسدی نمی برم. آن شخص گفت: این است که تو را به این مرتبه رسانیده است. و این صفتی است که: تحصیل آن از ما بر نمی آید». (۱)

مروی است که: «حضرت موسی - علی نبینا و علیه السلام - مردی را در زیر عرش دید، آرزوی مقام و مرتبه وی را نموده گفت: یا رب! چرا و به چه عمل بدین مرتبه رسیده که در سایه عرش تو آرمیده؟ خدای - تعالی - فرمود که: وی بر مردمان حسد نمی برد». (۲)

و مخفی نماند که غایت خیر خواهی و نصیحت آن است که: آنچه از برای خود دوست داشته باشی از برای برادر دینی خود نیز همان را دوست بداری.

همچنان که در احادیث بسیار به آن تصریح شده.

صفت دوم: اهانت و تحقیر نمودن بندگان خدا و مذمت آن

اهانت و تحقیر نمودن بندگان خدا

و شکی نیست که: این صفت مذمومه در شریعت مقدسه حرام، و موجب هلاکت صاحب آن است.

از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مروی است که: «خدای - تعالی - فرمود:

هر که اهانت برساند به یکی از دوستان من، پس کمر محاربه با من بسته است». (۳)

و در حدیث دیگر از آن سرور منقول است که: «پروردگار عالم - جل شانہ - فرمود: به تحقیق که با من حرب کرده است هر که ذلیل کند یکی از بندگان مؤمن مرا». (۴)

و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مروی است که: «هر که پست و حقیر کند مؤمنی را - خواه مسکین باشد و خواه غیر مسکین - خدای - تعالی - باز

ص: ۷۱۳

۱- ۱۰. محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۵. و الترغیب و الترهیب، ج ۳، ص ۵۴۸، ح ۱۰ (با اندک تفاوتی).

۲- ۱۱. احیاء العلوم، ج ۳، ص ۱۶۳. و محجه البیضاء، ج ۵، ص ۳۲۶.

۳- ۱۲. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۵، ح ۲۵ و کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۷

۴- ۱۳. بحار الانوار، ج ۷۵، ص ۱۵۸، ح ۲۸ و کافی، ج ۲، ص ۳۵۲، ح ۶.